



همواره خواندن یا شنیدن سرگذشت کسانی که با گذر از رنج و مشقت به آسودگی و امنیت خاطر رسیده‌اند، برای بقیه انسانها جالب توجه است. به‌خصوص آن که شخصیت مزبور وابسته به قشرهای محروم جامعه بوده و از همین رو در هر حرکت نیاز به تلاشی مضاعف داشته است. بررسی ادبیات کهن همة ملتها هم نشان می‌دهد که همیشه آثاری وجود داشته‌اند تا به این نیاز انسانها پاسخ مثبت بدهند. این آثار قصه‌ها و افسانه‌هایی هستند که در آنها شخصیتی غالباً کوچک‌اندام و تهی‌دست به مصاف غولی عظیم‌الجثه و یا حاکمی پرقدرت و ظالم می‌رود و پس از تحمل دشواریها به کمک پایمردی و هوش سرشار، در نهایت پیروز از این مبارزه نابرابر بیرون می‌آید. البته طبیعی است که در آن قصه‌ها و افسانه‌ها بنیان ماجرا بر افسانه و بازی خیال استوار است و عمدتاً برای جبران روانی قشرهای تهی‌دست و دل‌مشغول کردن آنها سروده شده تا اگر در عالم واقع دستشان به جایی نمی‌رسد، لاقدر در عالم خیال از دیدن موفقیت‌های فردی از قشر و طبقه خود، لذتی روحی ببرند و خود را در ذهن به جای او بگذارند.

با تغییر شرایط اقتصادی - اجتماعی جوامع و رشد سرمایه‌داری و فن‌آوری، این گونه ادبی به گونه دیگری که واقع‌گراتر است تغییر شکل می‌دهد. این بار در ادبیات اروپا و آمریکا شاهد نگارش رمانهایی هستیم که در آنها فردی گمنام و تهی‌دست با تلاشی فوق‌بشری، ذره ذره مدارج ترقی را می‌پیماید. فراهم آوردن این آثار، به‌وجود آمدن شرایطی است که در آن این‌گونه رشدیابی‌ها امکان‌پذیر است.

مثلاً اگر در اروپای قرن نوزده و اوایل قرن بیست، یا در آمریکای دو سه قرن گذشته شرایط اجتماعی به گونه‌ای فراهم نمی‌شد که زمینه ظهور افرادی تهی‌دست و اغلب هم مهاجر ایجاد شود، این شیوه ادبی نیز آبشخوری برای ظهور و رشد نمی‌یافت و رمان‌هایی چون گتسی بزرگ اثر فیتز جرالده، مهاجران اثر هاوارد فاست، یا پسرک روزنامه‌فروش اثر (اچ. کار) به نگارش در نمی‌آمد.

در کنار این نوع ادبی شاهد شکل‌گیری انواعی هستیم که در قالب زندگی‌نامه نویسی یا زندگی‌نامه خودنوشت انتشار می‌یافتند و همچنان می‌یابند. آشنایی با زندگی بزرگان علم و هنر هر ملت، برای بسیاری از

خوانندگان لذت خاصی دارد، چون علاوه بر ارضای حس کنجکاوی آنها در مورد آگاهی یافتن از نکات ریز زندگی آن افراد، درس چگونه زیستن و تلاش ورزیدن را هم به آنها می‌آموزد.

کتاب نگاهی در آینه اثری است مابین متون ادبی و زندگی‌نامه خودنوشت. دکتر حدیدی با انتخاب منظر سوم شخص و در قالب شخصیتی به نام حمید، هم سعی داشته وجهی ادبی و داستانی به متن ببخشد و هم با ذکر جزئیاتی واقعی از مسائل تاریخی - اجتماعی از وجه آموزشی متن نیز غافل نشود. از همین رو هر جا که متن به توصیف مکان و زمان یا احساسات درونی شخصیت حمید پرداخته، به وجه ادبی نزدیک شده و هر جا که سخن از مسائل اجتماعی ایران در دهه‌های گذشته به میان آمده، به وجه تاریخی - اجتماعی آن نزدیک شده است. مثلاً وقتی در متن به آن بخش می‌رسیم که حمید به اقامتگاه دانشجویان در امیرآباد آمده است، وصفی که نویسنده از مکان و فضا می‌دهد ربطی به مسائل اجتماعی - آموزشی متن ندارد و تنها ارضاکننده حس زیبایی‌شناختی خواننده است:

«اوایل اردیبهشت ماه بود و هوا خوب و دلکش. امیرآباد در این فصل غرق در گل می‌شد. بوته‌های اختر و کوبک و درختچه‌های گل‌سرخ در سراسر فضای وسیع و باغچه‌های پرشمار آن پراکنده بود، چندان که حمید هر روز صبح چند شاخه گل اختر و دسته‌ای گل‌سرخ می‌چید و در اتاق خود می‌نهاد. به خصوص گل‌سرخ چنان فراوان بود که خدمتکاران دوسه بار در هفته چادرشب می‌آوردند و آنها را پر از گل می‌کردند و برای گلاب‌گیری به شهر می‌بردند.»

اما وقتی که به واقعه ۱۶ آذر دانشگاه اشاره می‌شود، وجه واقعی و تاریخی - اجتماعی اثر بر وجه ادبی آن غالب می‌شود: «کشته شدن دانشجویان وضع را بحرانی‌تر کرد. نخستین اثر آن ایجاد نفرت شدید در میان دانشگاهیان نسبت به رژیم حاکم بود. پس مبارزات رنگ دیگری به خود گرفت. طرفداران جبهه ملی و نیز توده‌ایها، چاپخانه‌های مخفی و مراکز تبلیغاتی پنهان دایر کردند و به پخش اعلامیه و نشریه پرداختند. نخستین کار آنان تکثیر عکس دانشجویان مقتول بود که آنها را همراه گزارشی پرسوز و گداز زیر در اتاقها انداختند.» یکی از وجوه درخور توجه این کتاب، وجه مردم‌شناختی آن است، این اثر دایره‌المعارفی از آداب و رسوم دهه‌های گذشته در ایران است، آدابی که اینک غالباً می‌رود فراموش شود. به عنوان نمونه شرحی که او از پنجه‌ریسی در خانه‌ها می‌دهد، به خوبی اهمیت تولید

دستی و خانگی در خانواده‌های آن دوره را نشان می‌دهد: «چرخه برای ریسیدن پنبه به کار می‌رفت. زن‌های خانه ابتدا گلوله‌های پنبه را به صورت رشته‌هایی ضخیم که آنها را «فتیله» می‌نامیدند، در می‌آوردند. سپس با یک دست چرخه را می‌چرخاندند و با دست دیگر سر فتیله را به دوک نزدیک می‌کردند. نوک تیز دوک که به سرعت می‌چرخید، اندکی از فتیله را می‌گرفت و آن را به صورت نخ‌باریک به دور خود می‌پیچید...»^۲

شرحی که نویسنده درباره نحوه درس خواندن بچه‌ها در مکتب‌خانه می‌دهد یا توصیفی که از چگونگی بازیها و سرگرمیها و شیطنت‌های کودکان آن دوره به عمل می‌آورد، در مقابل خواننده تصویرهای زنده‌ای از زندگی مردم نیم قرن قبل ایران حاضر می‌کند، تا پیوند او از سنتهای دیرینه‌اش نگسلد.

در این کتاب می‌توان چگونگی رشد جوانه‌هایی از مدرنیته را در دل سنت دید. حمید شخصیت اصلی کتاب با تلاش عجیبی سعی دارد به جای مکتب به مدرسه برود و عاقبت هم با وجود مخالفت‌های پدر که معتقد است مدرسه بچه را بی‌دین بار می‌آورد، به این کار موفق می‌شود.

نویسنده برای شرح زندگی حمید، هر برهه از زندگی او را در فصلی شرح داده است، از همین رو فصل اول کتاب، مکتب نام دارد، فصل دوم مدرسه، فصل سوم پرش ارتفاع که دشواریهای دوران دبیرستان حمید و تلاش او برای ورود به دانشگاه را شرح می‌دهد. فصل چهارم دانشگاه است و الی آخر.

فصل هفتم نقطه عطفی در زندگی حمید به شمار می‌رود. در این فصل که دیار فرنگ نام دارد، خواننده با شرح زندگی جوانی کوشا و نیک سرشت در کشوریایی چون سوئیس، فرانسه و انگلستان آشنا می‌شود و می‌بیند که چگونه این جوان که دوران کودکی و نوجوانی خود را در شهرستان گذرانده و بیکه و تنها و بی‌هیچ پشتیبان، و تنها به کمک کوشش توان‌فرسای خود، ابتدا در تهران و پس از آن در کشوریایی چون سوئیس، فرانسه و انگلستان مدارج عالی را پیموده است، دشواریها را از سر می‌گذراند و گام به گام پیش می‌رود. توجه به این فصل و فصلهای دیگر کتاب می‌تواند سرمشقی برای جوانانی باشد که امروزه هنوز هم در نیافته‌اند که لازمه پیشرفت در زندگی، کوشش و تلاشی طاقت‌فرسا و تکیه بر توانایی‌های فردی خود است و امکانات اجتماعی اگر آمیخته با تلاش فردی نباشد، امری موقتی است.

در کتاب نگاهی در آینه همان‌طور که شخصیت اصلی ذهن خود را چون آینه‌ای می‌بیند که تصویرهای

رنج تن، تعالی روح

محمدرضا گودرزی

گونگونی از گذشته او در آن نقش بسته است: «لحظاتی هست که... ذهن همچون آینه‌ای می‌شود که تصاویر گوناگون در آن نقش می‌بندد.»^۴ خواننده نیز می‌تواند کل کتاب را چون آینه‌ای بداند که آداب و رسوم و باورهای مردم ما را در نیم قرن گذشته بازتاب می‌دهد و در آن می‌توان کنار نیک‌اندیشی‌ها و درست‌کرداری‌ها شاهد کج‌رفتاری‌ها و کج‌اندیشی‌های افراد نیز بود. مثلاً اگر حمید هنگام ثبت‌نام برای گذراندن امتحانات متفرقه، با افرادی مواجه می‌شود که تنها به خود و منافع فردی خود می‌اندیشند یا در دانشگاه مشهد افرادی را می‌بیند که می‌خواهند با سوءاستفاده از موقعیت اجتماعی خود، زندگی‌شان را بگذرانند، در عین حال که افرادی همچون برهان (در فصل آخر کتاب) هم هست با نیک‌اندیشی خود همواره در صدد کمک به دیگرانند و یا فردی چون مرگان (در فصل اله‌اکبر) با این که روزی راهزن بوده است، از چنان صفای درونی‌ای برخوردار است که بی‌احترامی به حیوان وحشی را هم جرم می‌داند. نکتهٔ بارز دیگر این کتاب، نشان دادن دو سطح متفاوت از زندگی اجتماعی افراد در کنار یکدیگر است - که می‌توان آن را به همزیستی عناصر نو و کهنه هم تعبیر کرد - مثلاً در کنار افرادی که برای کسب مدارج علمی به کشورهای اروپایی می‌روند و برخی هم به مدارج بالایی دست می‌یابند، یا در کنار گسترش دانشگاه‌ها و نهادهای علمی - تحقیقاتی، خواننده شاهد حضور قاطع خرافات دیرپا در زندگی اکثر مردم هم هست.

به عنوان نمونه‌ای از این باورهای خرافی به دو مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

یکی از خویشاوندان حمید که در رشت ساکن بود و مردی بسیار متدین بود «دل درد مزمنی داشت که از سالها پیش او را رنج می‌داد. دو بار عمل کرده و چند بار برای شفا گرفتن به کربلا و نجف رفته بود.» او تحت تأثیر وسوسه‌های زنان و تا حدی هم به خاطر آن که غریب به هر خاشاکی که دم دستش برسد، چنگ می‌زند، به رمالها و فالگیرها روی

آورده بود. یکی از رمالها به او گفته بود: «باید تعدادی سکه طلا به ارزش چهارده هزار تومان فراهم آورد و در یکی از شپهای بدر تمام بر قایق بنشیند و آن سکه‌ها را در یکی از سواحل بندرانزلی که کم‌عمق و آرام بود، به فاصلهٔ دو متر از یکدیگر در آب بیندازد تا پریان دریایی مشککش را بگشایند... آن مرد رنجور سکه‌ها را یکی پس از دیگری در آب انداخت. هر یک از آنها را که برمی‌داشت، وردی زیر لب زمزمه می‌کرد و بر آن می‌دمید و سپس در آب رهاش می‌کرد. سکه‌ها تمام شد ولی دل‌درد او خوب نشد و سال بعد درگذشت.»^۵

مورد دوم دربارهٔ برادر حمید است. او پس از ازدواج از کار بی‌کار می‌شود. زنان خانه می‌پنارند کسی او را طلسم کرده است و می‌بایست بخت او را بگشایند. پس به رمالها توسل می‌جویند و دو تن از آنان را به خانه می‌آورند، آن دو قاطعانه می‌گویند: «جنها بخت آن جوان را بسته‌اند و آنان خواهند کوشید با ورد و دعا و رمل و اسطرلاب آنها را فراقخوانند و به گشودن بخت او وادارند.»^۶

پس از یک سلسله اعمال و آداب که به جامی می‌آوردند یکی از رمالها می‌گوید: «جنی که بخت پسر تونو بسته از یزد اومده. به زحمت آوردیمش. پانصد تومن بدید تا بخت پسر تونو باز کنیم.»^۷

زنها می‌گویند آن قدر پول ندارند و «کل موجودیشان را که پنجاه تومان بود، با یک کله‌قند در طبق اخلاص گذاشتند و تقدیمشان کردند.»^۸

از وجوه بارز دیگر این کتاب صداقت نویسنده در بیان مطالب است. کاملاً واضح است که او با اخلاص تمام مسائل را شرح داده است، حتی وقتی که حمید استخاره می‌کند به توصیهٔ دوستی به استخدام ساواک درآید و استخاره پاسخ خوب می‌دهد او این امر را اعتراف می‌کند، هر چند که اضافه می‌کند «برای اولین بار در عمرم برخلاف استخاره عمل کردم.»

در بخشهایی که نویسنده فضای اروپا را ترسیم کرده و حمید را در حال درس خواندن نشان داده، خواننده کاملاً تفاوت بنیادهای فرهنگی - اجتماعی اروپا و ایران آن زمان را درمی‌یابد. مثلاً حمید در هایدپارک لندن می‌بیند که پیروان ادیان و مکاتب سیاسی مختلف هر کدام در گوشه‌ای به توضیح و تشریح باورهای خود برای رهگذران مشغولند و کسی متعرض کسی نمی‌شود. این فضا به اعتقاد حمید: «درست نقطه مقابل آن چیزی بود که برخی از مردم مشرق زمین در طول قرن‌ها با آن خو گرفته‌اند: استبداد و خودکامگی.»^۹ از سویی دیگر کتاب نگاهی در آینه را می‌توان سفرنامه هم نامید، زیرا شخصیت اصلی در سفرهای داخل و خارج از کشورش غالباً با دقت بسیار به وصف

مناظر و مکانها و دیدنی‌های شهرها و کشورها پرداخته است و همراه حمید می‌توان شاهد دیدنی‌های هند، افغانستان، پاکستان، سوئیس، فرانسه و انگلستان بود.

تنها ایرادی که می‌توان به این کتاب خواندنی گرفت، اضافاتی است که عمدتاً در صد صفحهٔ آخر کتاب دیده می‌شود. در این جا هم نویسنده می‌توانست با حذف پاره‌ای قسمتها - که شاید برای خود او به دلایلی خاص ارزش تأکید داشته‌اند اما لزوماً جاذبهٔ چندانی برای خوانندگان ندارند - به گیراتر بودن متن کمک کند. به عنوان مثال می‌توان از قسمتهایی نام برد که تنها وصف مکان هستند و از بعدی سفرنامه‌ای برخوردارند.

یکی از روشهایی که نویسنده می‌توانست برای جذاب‌تر شدن متن به آن دست بزند، روشی است که خود او در فصل «پرش ارتفاع» از صفحهٔ ۶۴ الی ۱۰۶ به کار برده است. در این صفحات نویسنده با ایجاد هول و ولا در خواننده از طریق تعلیقی که ایجاد کرده است، خواننده را هر چه بیشتر وامی‌دارد تا بفهمد بالاخره حمید موفق به ثبت‌نام می‌شود یا نه؟

باید توجه داشت که هر قدر نویسنده‌ای بتواند شرح ماجراهای کتابش را به کمک تعلیق پیش ببرد و با مطرح کردن نکاتی که خواننده کنجکاو دانستن آنها است، او را شایق پی‌گیری مسائل کند، در جذب خواننده موفق‌تر است. این روش را دکتر حدیدی در فصل آخر هم هنگامی که قرار است آتش سوزی‌ای در اطراف مکه معظمه رخ بدهد، به خوبی به کار بسته و خواننده از چندین صفحه قبل حس می‌کند که قرار است واقعه‌ای رخ بدهد و کنجکاو دانستن آن است.

حسن ختام نوشتار ما جان مایهٔ این کتاب در کلماتی است که حمید در صحرایی سوزان این چنین با شور و حال می‌گوید: «... آیا تن آدمی باید در بوتهٔ بلا بگلازد تا جانش برافروزد؟ چه پیوندی میان درد و رنج و تعالی روح نهفته است که مردان بزرگ، پیامبران اولوالعزم، عارفان نامدار، همه، از راه رنج به تعالی دست یافته‌اند؟»^{۱۰}

پانویس ها:

- صفحه ۱۲۶ کتاب نگاهی در آینه/ جواد حدیدی/ نشر نیلوفر/ چاپ اول بهار ۱۳۷۴.
- منبع بالا (صفحه ۱۵۴)
- منبع بالا (صفحه ۲۵)
- منبع بالا (صفحه ۲۵۲)
- منبع بالا (صفحه ۲۷۲)
- منبع بالا (صفحه ۲۷۳)
- منبع بالا (صفحه ۲۷۴)
- منبع بالا (صفحه ۲۳۵)
- منبع بالا (صفحه ۳۸۹)



نگاهی در آینه

جواد حدیدی

انتشارات نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۷۴